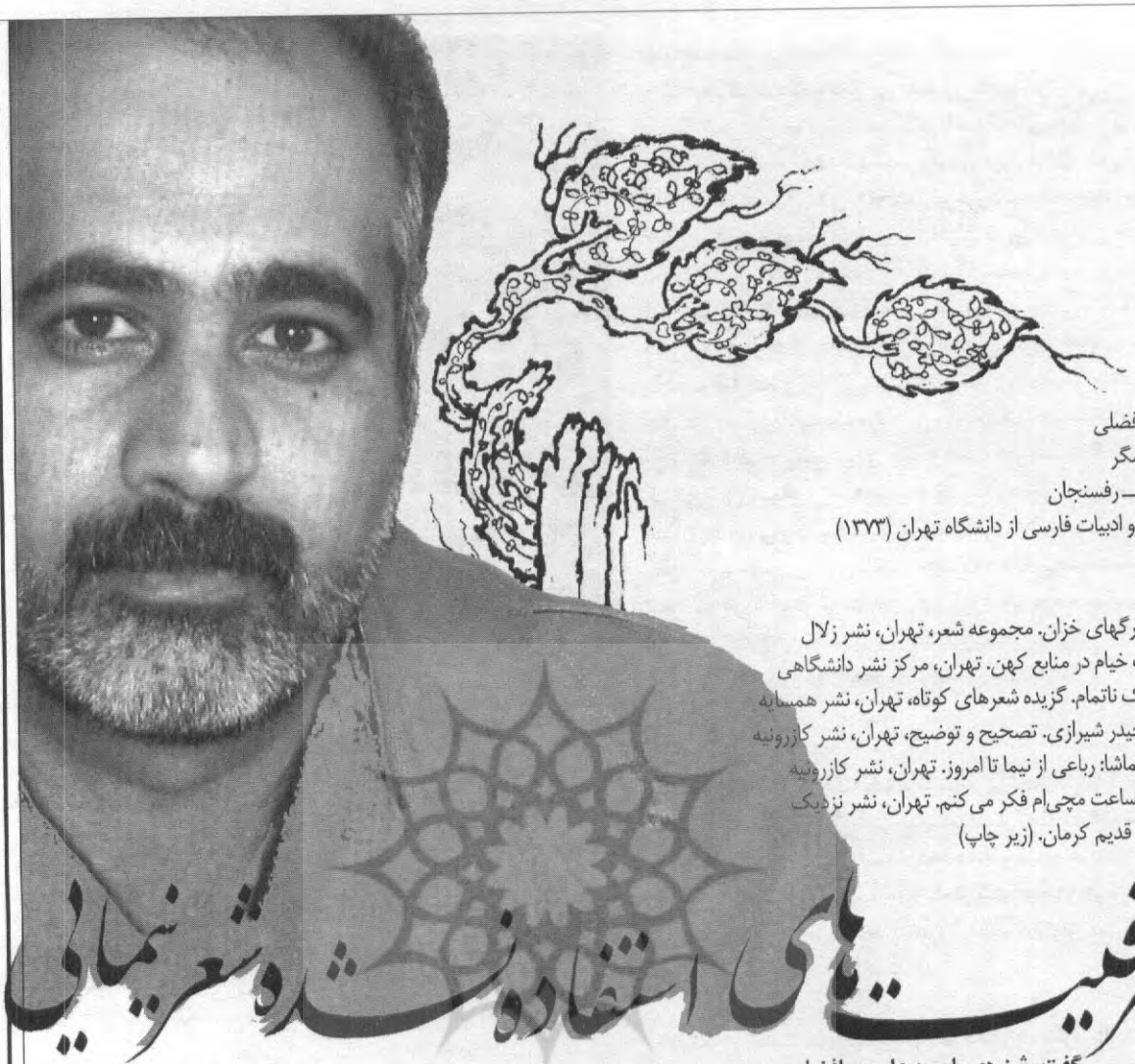

سید علی میرافضلی
شاعر و پژوهشگر
متولد ۱۳۴۸ ــ رفسنجان
لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۳۷۳)

کتابها
۱۳۷۳ تقویم برگهای خزان. مجموعه شعر، تهران، نشر زلال
۱۳۸۲ رباعیات خیام در منابع کهن. تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۱۳۸۳ گنجشک ناتمام. گزیده شعرهای کوتاه، تهران، نشر همسایه
۱۳۸۳ دیوان حیدر شیرازی. تصحیح و توضیح، تهران، نشر کازرونیه
۱۳۸۳ گوشه تماشا: رباعی از نیما تا امروز. تهران، نشر کازرونیه
۱۳۸۶ دارم به ساعت مچی‌ام فکر می کنم. تهران، نشر نزدیک
۱۳۸۶ شاعران قدیم کرمان. (زیر چاپ)

ظرفیت های استفاده نشده شعر نیمایی

گفت وشنودی با سید علی میرافضلی

اشاره :
سید علی میرافضلی از شاعرانی است که علاوه بر شعر در حوزه تحقیقات ادبی نیز فعالیت های شاخصی انجام داده است. نظر به توجه خاص ایشان به شعر نیمایی ،این گفت و گو فرصت مغتنمی برای بحث درباره ظرفیتهای شعر نیمایی فراهم کرد . ماهنامه شعر صمیمانه از شاعر جوان کرمانی "حامد حسینخانی"به خاطر یاریشان در انجام این مصاحبه سپاسگزاری می نماید .

شعر:شما از شاعرانی هستید که به شعر نیمایی اهتمام خاصی داشته اید و دارید ، اجازه بدهید با این سوال شروع کنیم که امروز شعر نیمایی چه جایگاه و قابلیت هایی دارد؟

سید علی میر افضلی : باید اذعان داشت که امروز شعر نیمایی آن اقبال گذشته را ندارد و کم هستند شعرهای نیمایی که تمایز و برجستگی خاصی داشته باشند و به گمان من، از ظرفیت های این قالب استفاده کاملی نشده است. و به نظر می رسد با انقراض نسل دوم شاگردان نیما و مرگ یک یک آنها، این قالب بیش از پیش یتیم و متروک شود. از این گروه، تنها محمدرضا شفیعی کدکنی و محمد علی سپانلو باقی مانده اند که هر دو شیوه سی سال پیش خود را با پرداختگی بیشتر اما با اوج و فرودی بسیار نامحسوس یا چشمگیر ادامه می دهند. شفیعی کدکنی اگر مجموعه هزاره دوم آهوی کوهی را منتشر نمی کرد، همگان بر این تصور که او شعر را کنار گذاشته و بیشتر مشغول پژوهش است، راسخ می شدند. بنابراین، در این نسل، شاعری که اختصاصاً شعر نیمایی بگوید یا شعرنیمایی وجه غالب کارهایش باشد، جز شفیعی کدکنی و سپانلو کس دیگری نداریم. البته اسماعیل خویی هم هست که چون از جریان شعر امروز ایران دور افتاده و در جزیره اوهام و افکار خودش زندگی می کند، او را شاعر تأثیرگذاری نمی توان به حساب آورد. شاعران دیگری مثل منصور اوجی و جواد مجابی و مفتون امینی هم بین شعر سپید و نیمایی در رفت و آمدند. منصور اوجی البته تا اواخر دهه هفتاد

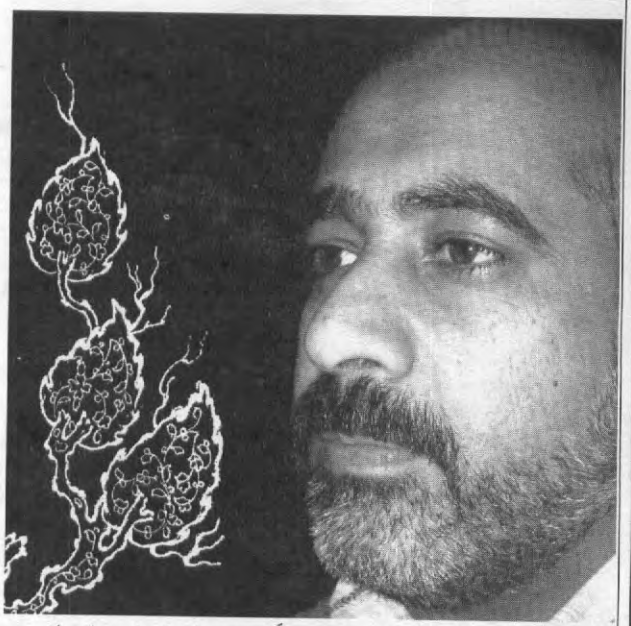

سماجتی در این قالب داشت و مخصوصاً در شعرهای کوتاه نیمایی اش به تشخصی رسیده بود، اما اکنون چند سالی است که سوداهایی دیگر هم دارد. ایضاً منوچهر آتشی که بعد از شروع آتشین خود در شعر نیمایی و دو سه دهه اقتدار، در دهه هفتاد دچار سر در گمی زبانی شد و میل به جوان ماندن، او را اسیر جریانات شعری روز کرد.

- شاعران نسل انقلاب در قالب نیمایی چه کرده اند؟

در نسل اول شاعران انقلاب،یعنی شاعرانی از قبیل مرحوم قیصر امین پور و مرحوم سید حسن حسینی و مرحوم سلمان هراتی و عبدالملکیان اقبالی بدین قالب دیده می شد، اما اکنون شاعر مهمی که پرچم شعر نیمایی را در دست داشته باشد، وجود ندارد. فی المثل، محمدرضاعبدالملکیان هم که داشت به تدریج به زبان خاصی در شعر نیمایی دست می یافت، دنباله کار را رها کرد و الآن تقریباً هیچ خبر جدیدی از او نیست. ایضاً میرشکاک و دیگران. از میان این شاعران، تنها قیصر امین پور بود که در شعر نیمایی جدیتی داشت و می توان گفت به زبانی ویژه رسیده بود و تا آخر عمر نه چندان بلند خود، در کار صیقل دادن همین زبان بود. البته دیگرانی هم هستند که شعر نیمایی می گویند، اما اینکه شاعر تأثیرگذاری باشند یا به جایگاه چشمگیری رسیده باشند، نه.

- یعنی از این همه شاعری که شعر نیمایی می گویند، کسی که قابل ذکر باشد وجود ندارد؟

مهمترین نکته ای که برای داوری وجود دارد، دو چیز است. یکی استمرار و جدیت است و دیگر، تلاش برای رسیدن به شخصیت زبانی و ساختمند کردن شعر ولو در حد متوسط. وگرنه، در مجموعه های شعر، و یا مجلات ادبی، ما با شعرهای نیمایی مواجهیم. اما نظر من این است که کسی که جدیت داشته باشد در این قالب و به یک تشخص نسبی هم رسیده باشد، در حال حاضر نداریم. البته این را من بر اساس مشهودات خودم و قراین بیرونی می گویم و بعید نیست این عزیزان در خلوت خود کارهای مهمی انجام داده باشند که هنوز عرضه نشده است.

- به نظر شما این وضعیت چه علت یا علتهایی دارد؟

دلایل مختلفی می تواند داشته باشد. یکیش، احساس اشباع کاذبی است که به شاعران دست داده و فکر می کنند این قالب ظرفیتش تمام شده است. در میان نسل اول بعد از نیما، سه شاعر با سه گرایش متفاوت در شعر نیمایی ظهور کردند. اخوان ثالث، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد که زبان شعریشان تقریباً اغلب شاعران بعدی را تحت تأثیر قرار داد. در دهه چهل و پنجاه، زبان اخوان بر ذهن و ضمیر بسیاری از شاعران به ویژه شاعران حوزه خراسان، مسلط شد. از شفیعی کدکنی و م. آزرم و اسماعیل خویی و دیگران. زبان فروغ هم کمابیش تأثیرگذار بود. در شعر م. آزاد و رؤیایی و رضا براهنی مثلاً. تأثیر زبان سهراب سپهری بیشتر بر شاعران پس از انقلاب بود و در دهه پنجاه به دلیل فضای انقلابی کشور، زبان شعری او خریدار چندانی نداشت. اما چند سال بعد از انقلاب یک مرتبه این زبان کشف شد و تعداد زیادی به سمت آن رفتند و البته توفیق زیادی هم به دست نیاوردند. در کنار این شاعران، کسانی مثل اسماعیل شاهرودی و نصرت رحمانی و فریدون مشیری و سیاوش کسرایی و حمید مصدق و محمد علی سپانلو و مفتون امینی و محمد حقوقی هم حضوری جدی داشتند. چهار دهه بعد از نیما، مجموع فعالیت این شعرا که هر کدام در شاخه های جدا یا نزدیک به هم فعالیت می کردند، این تلقی را در ذهن نو آمدگان یا مخاطبان شعر ایجاد کرد که ظرف شعر نو تکمیل شده است و دیگر هیچ راه نرفته ای وجود ندارد.

- از شاملو اسمی نبردید.

می توان گفت شعر دهه پنجاه و شصت، تقریباً تحت تسلط شعر سپید و زبان شاملویی بود. این زبان آن قدر جذابیت داشت که تا حدودی شعر نیمایی را به حاشیه برد. این جذابیت البته در دهه هفتاد و با بروز جریانات جدید در شعر فارسی کاهش یافت و تقریباً امروز کمتر کسی سودا و هوس گفتن شعر به زبان شاملو را در سر می پزد. اما به هرحال، شعر شاملو در کم رنگ شدن شعر نیمایی نقش مؤثری داشته است.

- در مورد وضعیت شعر نیمایی در دهه هفتاد چه نظری دارید؟

همان طور که گفته شد، شعر دهه هفتاد کوشید خود را از تسلط غولهای دهه چهل و پنجاه برهاند. و آنچه که به عنوان شعر پست مدرن و متفاوت مطرح شد، در شعر نیمایی مجالی برای ظهور و بروز نمی دید و بلکه آن را مخل مبانی خود می دانست. در واقع، ظهور شعر موسوم به پست مدرن که البته برای خودش نحله های مختلفی هم دارد، یکی دیگر از دلایل کمرنگ شدن و عدم اقبال شاعران امروز به شعر نیمایی است. در واقع، رفتن به سمت شعر نیمایی به نوعی شنا کردن بر خلاف جریان رودخانه است. اعلام برائت رضا براهنی از شاعر نیمایی بودن، این توهم را ایجاد کرده است که وزن و قالب شعر نیمایی توان هم حرکتی با زبان شعر امروز را ندارد. در حالی که نگاه براهنی بیشتر معطوف به نوع نگاه و نحو شعری است تا وزن. وزن شعرهای جدید براهنی به رغم ادعاهای خود او و دیگران، در بستر شعر نیمایی بزرگ شده و رشد کرده است و تا حدودی، ادامه پیشنهادهای فروغ فرخزاد است و م. آزاد، در پایان بندی وزنی خود و یا حرکت رفت و برگشتی در دو یا چند وزن. و البته با توسع بیشتر. نکته مهمی که در کارهای اخیر براهنی به چشم می خورد، اصرارش در طولانی کردن سطرهاست. تقریباً ما در اغلب شعرهای دفتر «خطاب به پروانه ها» با سطرهایی مواجهیم که با دلیل و بی دلیل کِش آمده اند. یعنی، آن پرهیزی که نیما از طولانی کردن سطرها داشت و اَخوان و شاملو سپهری گاهی با احتیاط و به ضرورت به طرف آن می رفتند، در شعر براهنی تبدیل به یک اصل مهم شده است.

- با این وصف، فکر می کنید شعر نیمایی چه ظرفیت های دیگری دارد که هنوز کشف نشده است؟

اگر بتوانیم خود را از سایه سنگین بزرگان شعر نیمایی برهانیم، بی شک ظرفیت های دیگری هم هست که آن بزرگان دنبال آن نرفته اند. چه در اوزان مرسوم و چه نامرسوم، هنوز راههای نرفته زیادی هست که اگر با یک بینش شاعرانه جدید تلفیق شود، امکانات زیادی را پیش پای شعر امروز خواهد گسترد. البته من دقیقاً نمی توانم بگویم چه کارهای دیگری می شود در شعر نیمایی کرد. اما از تجربه های خودم می توانم مثالی بزنم. وزن رباعی را نیما در تعدادی از شعرهای خود بکار گرفته است. اما در این چند تا شعر، پیشنهادهای خود را کمتر به کار بسته و از آن اوج و فرودهای وزنی در آنها خبری نیست. اغلب شاعران نیمایی در وزن رباعی، کاری برای گسترش وزن نکرده اند. بلکه بیشتر در جهت کاهشی کار کرده اند. یعنی در این نوع شعرها، ما بیشتر با تقلیل ارکان و افاعیل سر و کار داریم و کمتر کسی به سراغ گسترش ارکان رفته است. یعنی حد مجاز را برای خودشان همان تعداد چهار رکن رایج در وزن رباعی گرفته اند و وزن را به سمت رکنهای بیشتر نبرده اند. البته به ندرت در بعضی از شعرهای سپانلو و مجابی این رفتار صورت گرفته است. اما وجه غالب همان است که گفتم. از طرف دیگر، وزن رباعی به جهت همسایگی ارکان وزنی آن با چند وزن دیگر، امکان ایجاد تنوع زبانی فضاهای متعدد در یک شعر واحد را، البته اگر ضرورت داشته باشد، فراهم می کند. کاری که براهنی هم در یک دو شعر خود از دفتر خطاب به پروانه ها کرده است. البته شرح و تفصیل این موضوع خودش محتاج یک بررسی جداگانه است و از حوصله این گفتگو خارج است.

- در مورد شعر جوان امروز چه نظری دارید؟

اگر بخواهیم شعر جوان امروز را با شعر جوان دهه سی تا پنجاه مقایسه کنیم، به نظر من، شعر جوان امروز دارای زبان محکم تر و حس نوجویی بیشتری است. از نظر عده ای ممکن است این یک ویژگی طبیعی به حساب بیاید که به خاطر استفاده نسل امروز از تجربیات دو سه نسل قبل از خود باشد. این تا حدودی درست است. فی المثل، کتابهای اول بسیاری از شاعران جوان ما، از کتاب های اول شاعران بزرگ نسل های پیشین یک سر و گردن بالاتر است. اما شعر جوان ما به رغم این ویژگی، در نحله های مختلف، دچار نوعی یکنواختی در زبان و بیان شعری خود است. به حدی که می توان پای بسیاری از شعرها، اسم ها را عوض کرد و اتفاقی هم نمی افتد. یعنی، با اینکه شاعران جوان به سطح قابل قبولی از کمال و اقتدار دست یافته اند، اما به شیوه دستگاه های تکثیر مدل بالا شعر می گویند. و تمایز و تشخص خاصی برای بسیاری از شعرهای آنها نمی توان قائل شد. البته این هم تا حدودی طبیعی است. یعنی نباید انتظار داشت که شاعران جوان در همین مراحل آغاز، به تشخص برسند و مُهر ویژه خودشان را بسازند. باید به آنها زمان داد تا خط هایشان پُر رنگ تر یا رنگ خطوطشان متفاوت شود.

- اگر بخواهیم این جریان را آسیب شناسی کنیم، بیشتر باید روی چه مواردی انگشت بگذاریم؟

به نظر من، جوانهای ما و بعضی پیران جوان نما، ترجمه تئوریهای ادبی به خصوص جریان پست مدرن را بیش از حد جدی گرفته اند. یعنی بعضی وقتها فکر می کنم که باید به عده ای شاعران جوان نصیحت کنیم که کتاب نخوانند! آن هم کتابهایی که معلوم نیست مترجمینشان هم آنها را درست فهمیده باشد. اگر بخواهیم لحن پیرمردی به خودمان بگیریم، باید بگوییم که همین ترجمه های دست و پا شکسته است که جوان های ما را از راه بدر بُرده و یا لااقل آنها را دچار سوءتفاهم شدیدی کرده است. واقعیت تاریخی به ما می گوید که تا همین امروز، هیچ کسی از روی کتاب های نظری و تئوری، شاعر خوبی نشده است. تئوری های ادبی بلای جان شعر امروز است و جریان بده بستان میان شعر راستین و نظریات ادبی دگرگون شده است. قبلاً منتقدین سعی می کردند با اتکا به اشعار شاعران بزرگ، نظریه صادر کنند و الآن شاعران کوچک سعی دارند که از روی دست نظریه پردازان شاعر شوند.

- یعنی نمی توان هیچ منتقدی پیدا کرد که شاعر خوبی هم باشد و بالعکس؟

به این صراحت نمی توان گفت که چنین اصلی صد درصد محکم و خدشه ناپذیر است. بسا که در سنوات آتی خلاف آن ثابت شود. نکته ای که من دوست داشتم دنباله بحث شعر نیمایی بگویم و مجالش فراهم نشد و الآن شاید وقت خوبی باشد برای طرح آن، این است که براهنی که از نظر من بزرگترین منتقد حال حاضر ماست، در مقاله «چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم؟» نکته جالبی مطرح می کند و آن تناقضاتی است که نیما و شاملو در حرف و عمل و به عبارت دقیق تر در نقد شعر و آفرینش شعر به آن دچار بودند. براهنی، خیلی ظریف به این دوگانگی ها اشاره کرده است. فی المثل، نشان می دهد که آن ایرادی که شاملو بر نیما وارد می داند، دقیقاً بر شعر خود او نیز وارد است و آنچه که نیما به عنوان نقص شعر قدیم بر می شمارد و آن را «دکلماسیون غیر طبیعی» می نامد، یکی از ویژگیهای زبان شعرهای خود نیما هم هست. و حتی نقطه قوت او و اصلاً لازمه حرکت شعری اوست. به عبارت دیگر، آنها شعرهای زیبایی گفته اند که ربطی به حرفهای زیبایشان ندارد. و یا حرفهای زیبایی گفته اند که نمودی در شعرهای آنها ندارد. یعنی نتوانسته اند شارح خوبی برای شعرهای خودشان باشند. اما در مورد براهنی این نقیصه مطرح نیست. مشکل براهنی دقیقاً این است که تمام نظریاتش را در شعرش به طور دقیق اجرا کرده و لاجرم، شعرهای ساختنی او که از سطرهای فطری درخشان و یا کشف های غافلگیر کننده نیز خالی نیست، تا حدود زیادی از شور عاطفی تهی است و به درد مثال آوردن برای همان نظریات شعری اش می خورد تا التذاذ هنری. و حتا مجبور می شود مثل محمد حقوقی مو به موی ظرایف و صناعات شعری اش را خودش تشریح کند تا خواننده خدای نکرده از آنها غفلت نورزد و بداند با چه شعر لایه لایه و دقیق و حساب شده ای سر و کار دارد. ما این تجربه را در دهه پنجاه نیز از سر گذراندیم و شاعران جوانی که بیانیه شعر حجم را امضاء کردند، شعرشان به رغم متابعت

از مفاد بیانیه، اصلاً شعر از کار در نیامد و فقط به درد الصاق به بیانیه می خورد و بس. و کسی مثل احمدرضا احمدی که کاری به تئوری شعر حجم نداشت، نمونه های به مراتب بهتری برای مدّعاهای این طایفه عرضه کرد.

- وضعیت نقد را چگونه می بینید؟

نقد ادبی ما در دو دهه گذشته پیشرفت نسبتاً خوبی داشته و حتی به اعتقاد من در بعضی جاها از شعر امروز ما نیز جلوتر رفته است. در این سالها، ما هم شاهد آن بوده ایم که منتقدانی با اشراف و تسلط بر ادبیات جدید و قدیم این کشور از یک طرف، و آشنایی با مبانی نقد و تئوری های نوین ادبی و اصول بلاغت جدید توانسته اند بین این دو مقوله آشتی موزونی ایجاد کنند و به نوعی به بومی سازی نظریه های نوین فکری بپردازند. از این رهگذر، قرائت های تازه ای از متون کهن ما ارائه شده که هم درک ما را از این متون گسترش می دهد و هم میراث کهن ما را برای امروزیان دست یافتنی تر و دلپذیرتر می کند. همچنین منکر این قضیه نمی توان شد که تغییر حرکت شعر فارسی در دهه هفتاد، تا حدود زیادی محصول کارگاه های نقد ادبی است. حال کاری نداریم که این حرکت کجاها به بیراهه رفته است. بحث من در مورد نقش منتقدان در ایجاد این حرکت است.

با این همه، نمی توان انکار کرد که هنوز هم قبیله گرایی در میان قشر منتقدان ما وجود دارد و هر گروهی، تنها به مشاهده و مکالمه با آثار ادبی مربوط به محفل یا قبیله خود بسنده می کند و خط کشی های نامبارک در این عرصه هنوز از بین نرفته است. این طرفی ها و آن طرفی ها و خودی ها و غیر خودی ها هنوز واقعیت بسیاری از نشریات ادبی ماست که بیماریی است مزمن که هنوز برای آن درمانی پیدا نشده است.

- اگر ممکن است به کارهایی که خودتان در این عرصه انجام داده اید، اشاره کنید؟

به غیر از تهمت شاعری که بدان گرفتارم، کارهایی نیز به صورت کتاب و مقاله از من چاپ شده که کمتر در حوزه نقد ادبی جای می گیرند. عمده کار من از ۱۵ سال پیش تا امروز بیشتر پژوهش در حوزه تاریخ رباعی بوده است. کتاب «رباعیات خیام در منابع کهن» که سال ۱۳۸۲ از سوی مرکز نشر دانشگاهی منتشر شد، برآمده از تحقیقی ده ساله بود که به شناخت و بررسی منابع مربوط به رباعیات خیام اعم از چاپی و خطی میپردازد. این کتاب که صبغه نسبتاً آکادمیک دارد، در همین مدت به عنوان یکی از مراجع شناخت تاریخی رباعیات منسوب به خیام شناخته شده است. در این کتاب، من ۲۸ منبع کهن را که در فاصله ۱۰۰ تا ۳۰۰ سال بعد از مرگ فراهم آمده به دقت و با ذکر سوابق امر شناسانده ام. ازین ۲۸ منبع، هشت منبعش را خود من برای اولین بار معرفی کرده ام. مجموع رباعیات منسوب به خیام در منابع بیست و هشت گانه، با حذف رباعیات تکراری، به ۱۲۰ رباعی می رسد. برای این رباعیات، فهرست تطبیقی با پنج مجموعه رباعی معروف خیام فراهم شده و این فهرست نشان میدهد که ۴۷ رباعی ازین ۱۲۰ رباعی در هیچ کدام از این پنج مجموعه رباعیات خیام وجود ندارد و ۲۴ رباعی نیز فقط در یکی ازین پنج مجموعه درج شده است.

کتاب دیگر من، یعنی «گوشه تماشا»، گزارشی است از رباعی امروز ایران از زمان نیما تا اوایل دهه هشتاد. این کتاب، یک مقدمه شصت صفحه ای دارد که در آن ابتدا در مورد پیشینه و منشأ رباعی، تحولی که حذف قافیه مصراع سوم رباعی در شکل و لحن و حالت آن صورت داده و مشکل دیرینه و پابرجای «رباعیات سرگردان» به اجمال و اختصار سخن رفته است و در بخش دوم آن، فراز و فرود رباعی در هشتاد سال گذشته بررسی و بهتر است بگویم گزارش شده است. بخش عمده کتاب را البته گزیده رباعیات ۱۷۵ شاعر پارسی زبان امروز تشکیل می دهد.

- فکر نمی کنید این تعداد شاعر برای یک دوره هشتاد ساله زیاد باشد؟

این نکته را دوست عزیز آقای آرش شفاعی نیز در یادداشتی که برای این کتاب نوشته ، یادآور شده است. ببینید بخش گزیده رباعیات کتاب، عملاً به پنج بخش تقسیم شده که مبتنی بر دوره های زمانی یا گرایش های متفاوت شاعران هر بخش است. با اینکه هر گزیده ای ریشه در سلیقه انتخاب کننده دارد، سعی من بر این بوده که این گزیده بتواند سبک ها و شیوه های و گرایشهای مختلف را در تاریخ هشتاد ساله رباعی امروز بازتاب دهد. و همان طور که در مقدمه کتاب گفته ام، این گزیده صرفاً در بردارنده بهترین دوران معاصر نیست و نگرش تاریخی نیز در انتخاب بعضی رباعیات دخیل بوده است. جامعیتی که مد نظر من بوده است ممکن است حجم رباعیات کتاب را زیاد کرده باشد.اما سرمایه خوبی است برای قضاوت خوانندگان. بخصوص با این دشواری های طاقت سوزی که بر سر راه تهیه منابع لازم برای تدوین چنین کتاب هایی هست. ممکن است سلیقه من یا شما کیفیت تعدادی از رباعیات انتخاب شده را تأیید نکند، اما برای عده ای دیگر خلاف این مسئله باشد.

- رباعی از قالبهایی بود که بعد از انقلاب مورد اقبال و توجه شاعران نسل انقلاب قرار گرفت، اما تب آن خیلی زود فروکش کرد. علت آن از نظر شما چه بود؟

همان طور که می دانید نیما یوشیج از میان قالب های سنتی به رباعی و دوبیتی توجه ویژه ای داشت و گواه آن ۶۰۰ رباعیی است که در مجموعه آثار او به چاپ رسیده است. با این حال، حس نوگرایی نیما کمتر در رباعیاتش بروز و ظهور یافت و زبان کهنه و زمخت و پردازش نشده او، تا مدت ها مانع از آن بود که شاعران نوپرداز گرایشی به این قالب کهن داشته باشند. در اواسط دهه پنجاه و در ایام نزدیک به پیروزی انقلاب، منصور اوجی با مجموعه ای کوچک اما تأثیرگذار از رباعیاتش، در احیای این قالب نقش مهمی ایفا کرد و با پیروزی انقلاب، رباعی به یکی از قالب های مطلوب شاعران دوران انقلاب بدل شد و این توجه تقریباً یک دهه ادامه یافت. قیصر امین پور و حسن حسینی و جمعی دیگر از شاعران انقلاب، کسانی بودند که کارهای ماندگاری در این قالب به جا گذاشتند. مرحوم امین پور یک بار برای من از تأثیر رباعیات اوجی در کتاب «مرغ سحر» در توجه شاعران این نسل به رباعی سخن گفت. شاعران انقلاب مفاهیم جدیدی را وارد حوزه پر سابقه رباعی کردند. اما با پایان یافتن جنگ، دوران افول رباعی هم آغاز شد و تقریباً رباعی تا چندین سال از خاطرها فراموش شد. علت افول رباعی را نخست می توان در تقلیدها و کپی کاریهای مکرری دانست که شاعران ریزو درشت از روی دست بزرگان این عرصه انجام دادند و رمق این قالب را گرفتند. و دیگر، تغییر ذائقه علاقه مندان شعر در فضای بعد از جنگ و فروخوابیدن هیجانات ناشی از آن نیز یکی از دلایل افت رباعی محسوب می شود. اما خوشبختانه، بعد از یک دهه خمول و خموشی، رباعی در سالهای اخیر جان دوباره گرفته است و شاعران جوان ظرفیت های جدید آن را مورد توجه قرار داده اند.

- به نظر شما این حرکت تا چه حد جدی است؟

در سال های اخیر چندین مجموعه مستقل رباعی چاپ شده و بعضی از آنها به چاپ دوم و سوم هم رسیده است.

و این مسئله نشان می دهد که هم خود این شاعران کارشان را جدی گرفته اند و هم جامعه ادبی آنها را جدی گرفته است. جالب اینجاست که تقریباً همه این رباعی سرایان جدید در نقطه ای غیر از تهران که به درست یا نادرست پایتخت ادبی کشور تلقی می شود، کار خود را انجام داده اند و تأثیر خود را گذاشته اند. در کرمانشاه، بیژن ارژن با دو مجموعه «پیراهنی از آه برایت دارم» (۱۳۷۷) و «بی هم شدگان» (۱۳۸۴، ۱۳۸۶)، در شیراز، ایرج زبردست با «خنده های خیس» (۱۳۷۸)، «باران که ببارد همه عاشق هستند» (۱۳۸۲، ۱۳۸۵) و «دیروزهای فردا» (۱۳۸۶) و اخیراً میلاد عرفان پور با مجموعه «پاییز بهاری است که عاشق شده است» (۱۳۸۶) و در ایلام، جلیل صفربیگی با چهار مجموعه رباعی: «و» (۱۳۸۲)، «هیچ» (۱۳۸۳)، «انجیل به روایت جلیل» (۱۳۸۴) و «کم کم کلمه میشوم» (۱۳۸۶) فارغ از هیاهوهای بی حاصل مرکز، جریانی را ایجاد کردند که موجب احیای دوباره این قالب شد. جالب اینجاست رباعیات ارژن و زبردست و صفربیگی هر کدام دارای طعم متمایزی است و مرزهای روشنی دارند که باعث می شود به ندرت آنها را با هم اشتباه بگیریم. هر سه این افراد به جریان امروز شعر فارسی و به قول سیاسیون به گفتمان غالب شعر این روزگار نیز نیم نگاهی دارند. البته این تعریف و تمجیدها نباید مانع از آن شود که ما آسیب ها و آفت های این جریان را ندیده بگیریم. یکی از این آفات، فیلسوف مآبی غیر ضروری است که در بعضی از رباعیات این دوستان به چشم می خورد. همچنین، دل بستن به القاب و عناوین ژورنالیستی، از قبیل خیامی دیگر و از این قبیل مدال های نا معتبر، ممکن است باعث نوعی خود بسندگی و اقناع فریبنده شود که قاتل پیشرفت و خلاقیت ادبی است. سعی در مدرن نمایی نیز از طریق بازی های نحوی و زبانی و تغییر چیدمان کلمات که در سطوح ظاهری شعر اتفاق می افتد و راه به درون آن نمی برد، آسیب دیگری است که رباعی امروز را تهدید می کند. با این همه، من به آینده این حرکت بسیار خوش بینم.

- به عنوان آخرین سؤال، شعر امروز کرمان را چگونه ارزیابی می کنید؟

شعر کرمان با توجه موقعیت و مکانت و پشتوانه ادبی که از طریق چهره هایی مثل خانم طاهره صفار زاده، احمدرضا احمدی و مرحوم منوچهر نیستانی در شعر امروز ایران کسب کرده است، در نحله ها و شاخه های مختلف رهروان جدی دارد که هم بر کمیت شعر این کهن دیار افزوده اند و هم بر کیفیت آن. با این همه، به دلیل آنکه شاعران امروز کرمان سهم و حضور اندکی در مجلات ادبی کشور دارند، نتوانسته اند صدای روشن خود را به گوش دیگران برسانند. یک دلیلش، شاید به خود کرمانی ها برگردد که تحرک و تلاش کافی از خود نشان نمی دهند و شاید بتوان از آن به عنوان یک مشکل تاریخی یاد کرد و علت دیگرش، بی اعتنایی محافل و مراکز ادبی به فعالیت شاعران دور از مرکز است که زحمت پرسه در افق های دوردست و ناشناخته را بر خود هموار نمی کنند و گرفتار آسان گیری و نزدیک بینی مفرطی هستند. در یکی دو سال گذشته تعدادی از شاعران کرمان به منظور جبران این نقصان، به انتشار مجله ادبی به نام «خوانش» همت گماشته اند که شماره به شماره پخته تر می شود. گرچه این نشریه نیز، آیینه تمام قدی برای انعکاس همه چهره های شعر امروز کرمان نیست و دچار یک سو نگری است و فقط به اشعار منتسب به جریان پست مدرن روی خوش نشان می دهد. اجحافی که محافل ادبی کشور به شعر امروز کرمان روا داشته اند، متأسفانه در بعضی جوانان این توهم را ایجاد کرده که مسیر پیشرفت از پایتخت می گذرد. البته باز هم جای امیدواری است که در دو سه سال اخیر ابزارهای نوین ارتباطی از جمله وبلاگ های ادبی تا حدودی به کمک شاعران شهرستانی آمده و امکان دستیابی آنها را به مخاطبان بیشتر فراهم کرده است.

البته من اصولاً به تفکیک شاعران به عنوان شاعران شهرستانی و تهرانی اعتقادی ندارم. متأسفانه نگاه از بالا به پایین و متکبرانه ای که بعضی از مرکز نشینان (اعم از مسئولین و هنرمندان) به شعر شهرستان ها دارند، این اصطلاح «شاعر شهرستانی» را در ذهن من تبدیل به یک توهین و تحقیر بزرگ کرده است. این تفکیک، در جشنواره شعر فجر هم که امسال دومین دوره اش

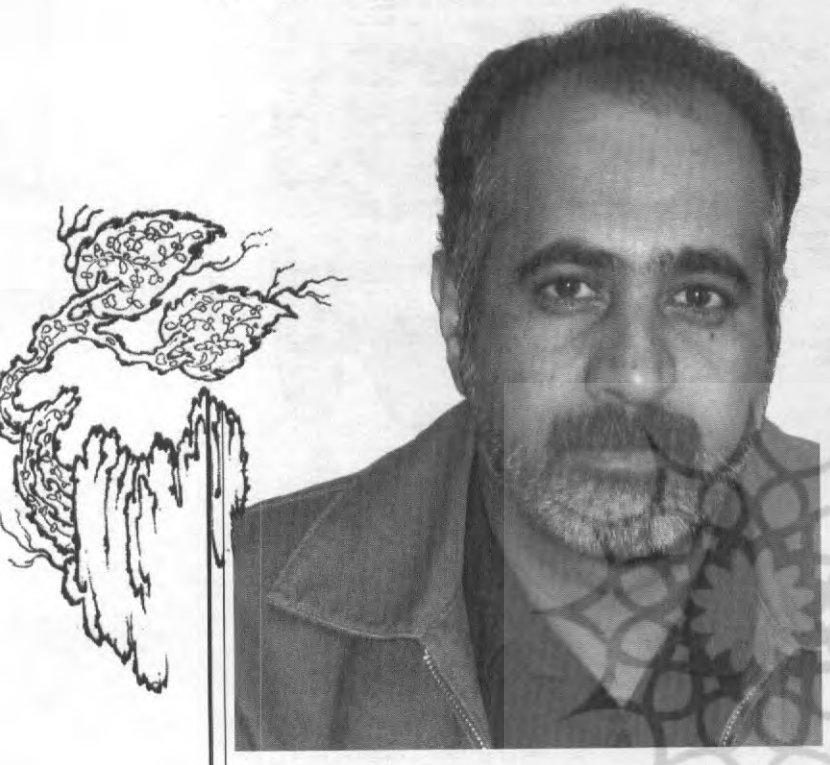

برگزار شد، به طرز واضحی خودش را نشان داد. چه معنی دارد که ما شاعران را دو گروه کنیم و دو نوع جایزه به آنها بدهیم؟ یکی شاعران منتخب استانها و یکی هم شاعران کشوری. خود این تقسیم بندی بزرگ ترین توهین است. ولو آنکه با نیت دلسوزانه حمایت از شعر استانها صورت گرفته باشد. آن هم با تنگ نظری های معهودی که معمولاً مسئولین فرهنگی استانها از خود بروز می دهند و شاعران را با خط کش کوتاه ذهن خود می سنجند. یکی را خط می زنند و دیگری را بر می کشند. البته به گمان خود. چون با این انتخاب ها و این خط زدن ها، نه کسی بزرگ می شود و نه کسی کوچک.

به نظر من لازم است این جریان که من به کلیتش اعتقاد دارم، دلسوزانه نقد شود. بی پرده بگویم که بسیاری از انتخاب های استانی که خودم هم سال گذشته جزو آنها بودم، شکل انتصاب دارد نه انتخاب و آدم اگر با خودش رو راست باشد، در آن هیچ لذتی نیست و کمکی هم به بالندگی جریان شعر کشور نمی کند. ظاهراً دست اندرکاران این جشنواره می خواهند جبران مافات کنند و طاعت فوت شده سی ساله را ظرف یکی دو سال به جای آورند. با این حال، جای امیدواری است که دبیر جشنواره در این دو دوره، هم آقای قزوه و هم آقای اکرامی فر خود از صاحب نظران و شاعران دلسوز کشور هستند و حتماً با استفاده از تجربه دو دوره برگزاری جشنواره، آن را به سمت تعالی بیشتر خواهند برد و حلقه انتخاب را وسیع تر و ملاکهای آن را روشن تر خواهند کرد.